

## اسلام و حقوق فطری

علمای حقوق معتقدند که حقوق فطری ریشه و سرچشمه حقوق موضوعه است و با احراز این اصل نتیجه میگیرند که هر قدر شباهت و نزدیکی حقوق موضوعه بحقوق فطری بیشتر باشد ارزش علمی و عملی آن زیادتر و قابلیت دوام و ثبات آن بیشتر است.

حال باید دید که حقوق فطری چیست؟ و حقوق اسلام تاچه حدی بدان نزدیک و قابل تطبیق است

حقوق فطری از قدیم مورد توجه حکما و فلاسفه یونان و روم بود و آنها عقیده داشتند که قواعد و اصول عام و تغییر ناپذیری در عالم وجود دارد که پایه و اساس علم حقوق میباشد. بعضی از پیروان این عقیده راه افراط پیموده از حقوق موضوعه سخت انتقاد کرده اند و وجود هر قانونی را زائده و یا ناقص و یا ناصحیح شمرده و میگویند بشر بایستی فقط مطیع قوانین طبیعی باشد.

منظور طبقه افراطیها کاملا روشن و معلوم نیست و تاکنون توضیح یا توجیهی در بیان نظریه آنها بدست نیامده، آنچه مسلم است، چنین قوانین طبیعی که بشر را بی نیاز از قوانین موضوعه نماید بر کسی معلوم نگشته و مقصود کسانی که معتقد بوجود چنین قواعدی هستند و بشر را به تبعیت از آن دعوت میکنند درست معلوم نیست، اما آنچه در توجیه این عقیده بنظر می رسد این است که اساس این نظریه بایستی ناشی از اصل جبر و ضرورت باشد.

نظریه جبر و ضرورت زائیده افکار و عقاید فلاسفه قدیم یونان و پرورش یافته مکتب رواقیون است که بعد ها حکمای اسلامی بحث های مفصل و دقیق در این زمینه نموده اند. پیروان این نظریه معتقدند که بشر از خود هیچگونه اراده و اختیاری ندارد، تمام افعال و حرکات و سکانات بشر ناشی از جبر و ضرورت کلی است که در عالم وجود حکم فرما است و تمام افعال و انفعالات ارضی و جوی تحت تأثیر قاعده علیت عمومی تابع شرایط خاص و نظم طبیعی مخصوصی است. پس همه چیز و همه کس خواه و نخواه محکوم به تبعیت از نظم فطری و نظام طبیعی است !!

بنابراین شاید کسانی که بشر را مطیع حقوق فطری میدانند منظورشان همان نظم فطری و نظام طبیعی باشد که البته لازمه قبول این نظریه انتقاد از حقوق موضوعه و بلکه نفی مطلق آن خواهد بود. زیرا وظیفه علم حقوق تعیین حق

و با تحدید آن است و نخستین شرط وجود حق و امکان استفاده از آن ، داشتن قدرت و اختیار است . پس ما وقتی میتوانیم از علم حقوق گفتگو کنیم که میدان برای فعالیت اراده باز باشد و گرنه جایی برای علم حقوق و علم اخلاق و دیگر علوم اجتماعی که تعیین تکلیف برای انسان مینمایند باقی نماند .

البته این توجیه ارزش واقعی ندارد زیرا ممکن است با منظور اصلی و حقیقی فلاسفه قدیم یونان و روم تطبیق نکند ولی چون جزئیات و خصوصیات آراء و عقاید آنها در دست نیست بنابراین خالی از ارزش علمی نخواهد بود .

نظریه حقوق فطری تا اوائل قرن ۱۷ میلادی وضع روشن و معلوم نداشت . در آغاز این قرن حکما و دانشمندانی در اروپا ظهور کردند که به تتبع و تحقیقات در این زمینه پرداخته اند و اولین کسی که در این باب آغاز سخن نمود گروسیوس ۱۶۴۵-۱۵۸۳ Gretius بود که او را پدر حق فطری میخوانند. وی در تعریف حق فطری چنین گوید: (۱) « حق فطری قاعده ایست که بوسیله عقل مستقیم بما تلقین شده و بر طبق آن قضاوت ضروری میکنم که يك عملی نادرست و یا اخلاقی است بر حسب تطبیق آن با طبیعت عقلانی و بر حسب اینکه خدای آفریننده جهان آن را امر یا نهی کرده است.»

گروسیوس در این تعریف حق را که مبتنی بر نفع است با تعریف اخلاق که مبتنی بر کمال نفس است اشتباه نموده و این تعریف با اخلاق فطری (حسن و قبح عقلی) بیشتر شباهت دارد تا بحقوق فطری ، ولی چون در عصر او جور و زور حکمفرما بود میتوان گفت که گروسیوس تحت تأثیر اوضاع عصر خویش قرار گرفته و خواسته است حق را بر اساس عدل و اخلاق حسنه برقرار سازد .

پس از گروسیوس شاگردش پوفاندرف ۱۶۹۴-۱۶۳۴ Puffendorf که در تازگی فکر پیاپی استاد نمیرسید افکار وی را دنبال کرد و در این موقع نحله حق فطری رسماً تشکیل یافت . و در کشور های فرانسه و انگلستان و هلند و سویس طرفدارانی پیدا کرد ، که از جمله لاک Loche دانشمند انگلیسی است که با هابس Hobbes که وی نیز از علمای انگلستان است معاصر بوده و در بسیاری از آراء باهم مخالف هستند . هابس معنی حق را مطلقاً نفی کرد و آن را مبتنی بر قوه و زور دانست . بعقیده وی حق را بایستی در مفهوم غلبه و فتح جستجو نمود . «الحق لمن غلب» لاک برعکس حق را مبتنی بر نفع مینماید و اجتماع راضیان آن میدانند و میگویند جامعه هدفی جز تضمین حق فرد و حمایت از اراده افراد ندارد . از نمایندگان و طرفداران

(۱) ترجمه و اقتباس از کتاب La renaissance du droit naturel تالیف

دیگر این نحلّه ژرارنودت Gerard Noodt و باربیراک Barbeyrac و بورلاماکی Burlamaqui دانشمندان قرن هیجده میلادی میباشند که آراء و عقاید آنها مبنی بر حمایت از حق فرد میباشد .

نحلّه حق طبیعی از اینجهت که حامی حق فرداست به «نحلّه فردیون» نیز خوانده میشود ، فردیون معتقدند که غایت عالی و نهایی حقوق تأمین سعادت و آسایش فرداست و هر کس از روز تولد حقوق ثابت و مفظوری باخود همراه میآورد از قبیل حریت نفس و حاکمیت اراده، آزادی پیشه و شغل، حق مالکیت ، حق انتخاب وسائل ترقی و سعادت ، حق دفاع در مقابل ظلم و فشار و نظائر آن که لازمه خلقت و طبیعت بشر است . و نیز عقیده دارند که برای اجرای حقوق فطری هیچ حدی جز منظور داشتن حق دیگران وجود ندارد .

این اصول که چپکیده و حصاره افکار و عقاید فردیون است بنا بر گفته آنها بایستی پایه و اساس قانون هر کشوری قرار گیرد . هر قانونی که باین اصول نزدیک تر باشد ارزش علمی و عملی آن زیادتر و قابلیت دوام و ثبات آن بیشتر است .

در قرون تاریک گذشته ، آن زمانیکه هنوز ملل اروپا بتزقیات امروزی خود نرسیده بود . اولین ملتی که بحقوق فطری خود آشنا شد ملت فرانسه بود که در سنه ۱۷۸۹ میلادی حقوق بشر را طی (۱۷) اصل در مقدمه قانون اساسی فرانسه اعلام داشت .

پیغمبر اسلام قبل از اعلامیه ۱۷۸۹ و پیش از پیدایش افکار و عقاید نحلّه حق طبیعی ، در حدود چهارده قرن پیش با حقوق فطری بشر هم آهنگی نمود و اصل «**الاناس مسلطون علی اموالهم . و انفسهم**» را بیان آورد . در آن هنگام انواع جور و ظلم سراسر کیتی را فرا گرفته بود ، سر نوشت حقوق ملل در دست جنگ و جدال بود و قبیلۀ فاتح حق خود را در لباس نارسای فتح بر قبائل مغلوب تحمیل میکرد ، وضع حکومتها قاهرانه و مستبدانه بود ، حقوق فردی و ملی مفهوم قابل تصویری حتی در اذهان زعمای آن عصر نداشت ، اجرای اصل حریت و ابراز شخصیت ها گناه غیر قابل اغماض شمرده میشد ، در چنین زمانی ، پیغمبر اسلام اصل آزادی بشر را بدینا اعلام داشت : «**الاناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم**» - بشر در محیط نفس و عمل خود طبعاً مختار و آزاد خلق شده است»

این اصل بقدری محکم و متین است که نه تنها علم امروز آنرا قبول دارد ، بلکه قرنها خواهد گذشت و همچنان باعتبار خود باقی خواهد ماند .

اصل **الاناس** غایت عالی و نهایی حقوق را تعقیب مینماید زیرا هدف

حقوق تأمین سعادت و آسایش فرد است و وصول باین هدف با طرز عمل و اجرای اصل مزبور بستگی ضروری و منطقی دارد .  
اسلام با آوردن این اصل حق فردی را تقویت کرد و هر کس را نسبت به نفس و مال خود تسلط کامل و اختیار تام داد .

این اصل میدان فعالیت اراده و عمل را برای انسان باز مینماید تا هر کس بتواند شخصیت واقعی و حقیقی خود را بوجه شایسته نمودار سازد و جداگتر نیروی خود را در محیط عمل بکار اندازد .

منظور از سلطه نفس که در این اصل بکار برده شده همان اصل حریت نفس و حکومت اراده است که از اصول ثابتة حقوق فطری است . اصل حریت نفس در حقوق اسلام اهمیت بسیاری دارد ، چنانکه اساس ترقی و سعادت ملل امروز تنها نتیجه اجرای همین اصل است . حدود اصل حریت در اسلام عیناً همان حدودی است که نحلہ حق طبیعی (فردیون) برای حقوق فطری آورده اند . بگفته فردیون : « برای اجرای حقوق فطری هیچ حدی جز منظور داشتن حق دیگران وجود ندارد » . پیغمبر اسلام هم حدود اصل حریت را با آوردن اصل «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» معلوم و مشخص کرده است .

تشریح اصل لا ضرر بر اساس تحدید و تعدیل اصل الناس می باشد . پیغمبر اسلام با آوردن اصل لا ضرر خواسته است از تعدیاتی که ممکن است از اطلاق اصل الناس روی دهد جلوگیری و آزادی افراد را بوجه پسندیده و معقولی محدود نماید ، و البته حفظ نظام اجتماعی نیز ایجاب میکرد که اصل آزادی تعدیل شود و برابری و مساوات کامل که لازمه عدالت اجتماعی است برقرار گردد .

قاعده لا ضرر از مفاد آیات متعدد و مختلفی که از حضرت رسول (ص) نقل کرده اند گرفته شده است از جمله روایتی است در مورد سمره ابن جندب که بالفاظ مختلف نقل شده : در موقه زراعه از ابی جعفر (ع) روایت شده است که سمره ابن جندب نخلستانی داشت که در ب ورود آن از خانه دیگری بود و بدون اجازه صاحبخانه بنخلستان خود میرفت ، این عمل باعث شکایت صاحبخانه نزد حضرت رسول گردید : حضرت مالک درخت خرما را احضار فرمود و بآو تکلیف کرد که بعدها بدون اذن صاحبخانه از خانه او عبور ننماید . مالک درخت اظهار کرد خانه راهی است برای ورود به نخلستان و من حق دارم بدون اذن از آن خانه عبور نمایم ، حضرت فرمود پس درخت را بفروش گفت نمیفروشم ، امر داد بمن واگذار کن ، خود داری کرد ، سپس حضرت فرمود « انک رجل مضار لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام »

بعضی از فقها بین کلمه ضرر و ضرار فرق گذارده ، ضرر را بمعنی زیان

و ضرار را بمعنی زیان وارد کردن توجیه نموده اند ولی بعضی دیگر فرقی نگذاشته و تکرار از آن را در کلام حضرت مبنی بر تاکید دانسته اند .  
 کلمه لا رانیز بعضی ناهیه و بعضی نافی میدانند . دسته اول میگویند ، مقصود حضرت نهی از ارتکاب زیان است و دسته دوم مقصود را نفی ماهیت زیان تعبیر کرده اند و در هر صورت معنی روایت این است که در اسلام حکمی که منشأ ضرر و زیان باشد وجود ندارد .

فقههای اسلامی در زمینه جمع و توفیق بین قاعده لاضرر و اصل الناس و همچنین بیان نسبت بین این قاعده و سایر ادله احکام شرح از قبیل دلیل وجوب نماز و روزه و دلیل وفاء بقصد و نظائر آن تحقیقات مفصل و دقیق دارند بگفته فقها قاعده لاضرر وارد و یا حاکم بر ادله احکام است و اجرای آن ادله مخصوص بمواردی است که تولید ضرر ننماید . پس نماز و روزه که موجب ضرر و زیان شود و نیز آزادی و حریتی که باعث تضییع حق دیگران گردد در اسلام تجویز نشده است .  
 از مجموعات توضیحات بالا نتایج زیر بدست میآید :

۱- اسلام با آوردن اصل الناس حقوق فطری بشر را تأیید و تثبیت کرده است .

۲- حدود حقوق فطری در اسلام طبق اصل لاضرر عبارت است از رعایت حق دیگران و حفظ نظام اجتماعی .

۳- این دو اصل هیچ تعارضی باهم ندارند و باصطلاح فقها اصل دوم حاکم و یا وارد بر اصل اول است .

۴- از جمع و تلفیق این دو اصل ترکیب ثالث<sup>۱</sup> و یا اصل سومی بدست میآید که با عقاید و آراء نحلّه حقه فطری کاملاً تطبیق میکند زیرا یکی از اصول مهم و مشهور نحلّه مزبور این است : «هر کس از روز ولادت حقوق ثابت و مفسطوری یا خود بوجود میآورد که برای اجرای آن هیچ حدی جز منظور داشتن حق دیگران وجود ندارد.»

این اصل با مفهوم مرکب از اصل الناس و اصل لاضرر انطباق کامل دارد . چه همانطوریکه فردیون اجرای حقوق فطری را محدود بر رعایت حق دیگران کرده اند اسلام نیز با آوردن این دو اصل حدود آزادی و حاکمیت افراد را که از اصول ثابتة حقوق فطری است محدود بر رعایت حقوق دیگران نموده و اجرای آن را در موردیکه ایجاد ضرر و زیان نماید جائز نکرده است . پس از اینجا میتوان حدس زد که قسمتی از عقاید و افکار فردیون ممکن است از حقوق اسلام گرفته شده باشد .